



## درمان لجهٔ بازیگران

در هالیوود برای هر کار جزئی یک نوع تخصص وجود دارد و با وسع تر شدن دامنهٔ کار فیلمسازی، تخصصان تازه‌تری پا به میدان می‌گذارند. برای مثال، روی یک فیلمنامه چندین متخصص می‌کنند که در زمینه‌های مختلف (دیالوگ، اکسیون، جغرافیای محیط، روانشناسی، اقتباس‌شناسی، فنون نظامی...) تبحر دارند و از مجموع کار آنها فیلمنامه‌ای پدید می‌آید که برای رفتن به جلوی دوربین به‌دست یک فوج متخصص دیگر سیرده می‌شود. این شیوهٔ کار، البته، در سالهای اخیر در افزایش هزینه‌های تولید فیلم سهم داشته و در مواردی، استفاده از تخصص به‌صورت یک عادت و تشریفات زائد درآمده است. با این حال، موافقان استفاده از نیروهای متخصص در این عقیده‌اند که چنین روشی به‌سلاست، استحکام و گیرایی کار می‌انجامد.

یکی از جایگزین‌ترین انواع تخصص در هالیوود، «لجه» یا «تعلجه» محلی بازیگران است. (در آمریکا از صدای خود بازیگر استفاده می‌شود، نتیجهٔ کنندگان هر وقت احساس کنند «لجه» بازیگر به فیلم لطمه می‌زند، دست او را در دست یک متخصص لجه می‌گذارند تا مشکل طی چند جلسه، درمان شود. معروف‌ترین «چهره» این رشته، رابرت استون است که دکترای لجه دارد و بسیاری از بازیگران برطرف‌کنندهٔ آمریکایی، انگلیسی (و در مواردی،



دکتر استون

فرانسوی) در مطب او یاد گرفته‌اند که از لجهٔ ولایتی خود دست بردارند. دکتر استون اخیراً با چاپ یک کتبی بلند بالا در نشریهٔ «روایتی» نامهای جمی از بازیگرانی را که توسط او معالجه شده‌اند، چاپ کرده است و با این کار موجب خشم و تکراری تعدادی از آنها شده که منتقدند به‌صورت موجودات، خوش لجهٔ بی‌عیب و نقص زاده شده‌اند و مردود حق ندارند. به چشم آدمهای معمولی به آنها نگاه کنند. برخی از شما پانگان در مطب دکتر استون عبارتند از: چارلوتن هستون، سرلانس اولیویه، آلریا چینو، دانالد ساترلند، رابرت دونورو، جیمز کابرن، ریچارد چمبرلین، رابرت دووال، جن هاکن، دنیس هاپر، مایکل یورک؛ بودوک، بوریچ، آرنولد شوازنرگر، ژان «بیگ» جنف، کیت کارابین، واکلین بیسه، سوزان سیرک، ایزابو اوتیل، اومریست، لی مارگرت، سیسی اسپاسک، جیل ایرلند، لی رمیک، و جین فاند.

## چینی‌ها

### دالاس را دوست دارند!

در آستانهٔ سال پنجاه و هشت، کتابی از جانگ کوانگ نین بنام «نمودار از هنر روزیونیومی» در ایران ترجمه و منتشر شد. تفکر سینمایی آنتی‌تایپیزر چین را پیش از آن تحویل دو سه سالهٔ اخیر، خوبی بازی‌یابان. این کتاب که اساساً برای کویاندن و خورد و خمیر کردن گریزگر جوخاری و فیلمهای او نوشته شده، به سینمای «محیط غرب» نیز چنگ و دندان نشان می‌دهد. اما کوانگ نین، چرخش فرهنگی شیخمی روی داده است و سینمای غرب دیگر آن «چهره زشت و شیطانی» تبلیغ شده را ندارد. (در مورد تغییر عقیده در بارهٔ سینمای شوروی فعلاً تصمیم قطعی نگرفته‌اند!) چینی‌ها شروع کرده‌اند که با فیلمهای بیگانه مهربان‌تر باشند و حتی تعدادی از منتهای خود را از میان بازیگران فرهنگی انتخاب کنند. هفتهٔ فیلم کنشورهای غربی، مرتب در شهرهای بزرگ چین برگزار می‌شود و برخورد با سینمای این کشورها «اکتفا» ستایش-آمیز است. برای مثال، پس از برپایی هفتهٔ فیلم سینمای انگلستان در شهرهای پکن، شانگهای و چانگجون، آتای ژنگ ژونلای (ژیس) سمیزویوم سینما و ادبیات بریتانیا و یکی از نویسندگان نرمخویی که به‌جای ظلمت‌های متعصب و پیروخوشی مانند جانگ کوانگ نین نقشه‌اند) در تحلیل از سینمای انگلستان گفت: «فیلمهای سینمای بریتانیا ساختی و شکنج، ترکیب‌بندی‌های زیبا، دیالوگهای شو و بازیهای طرفهٔ جا افتاده‌ای دارند. «خانم چن زینا تونلین، مدیر خرید و فروش فیلم در موسسهٔ صادرات و واردات فیلم چین، نیز با همین دید الفت‌جویانه به فیلمهای خارجی می‌نگرد. جملهٔ فیلم گامت با او که مدتی پیش برای خرید فیلم به آمریکا سفر کرد، مصاحبه‌ای انجام داده است که جا به‌جا نکته‌های شنیدنی دارد:

ه چه نوع فیلمهایی را برای تماشاگران چینی انتخاب می‌کنید؟



سیلستر استاولونه محبوب تماشاگران چینی

بزن چه کسی برای شام می‌آید را نشان دادیم و در ۱۹۸۲، پنج فیلم جدیدتر جنگ ستارگان، نقطهٔ عطف، بر روی دریاچهٔ طلائی، دختر معدنی و کرامر علیه کرامر را به‌منمایش گذاشتیم. ه سالی چند تا فیلم می‌خرید؟

— بین ۴ تا ۶ تا. که نصف آنها از جهان سوم — هندوستان، آفریقا، و مصر — است و بقیه از غرب. رابطهٔ ما با اروپای شرقی هنوز «کالا» جا افتاده است. ما در چین چهار هزار سینما داریم که شامل باشگاههای سینمایی نیز می‌شود. البته این تعداد برای یک جمعیت یک میلیاردی زیاد نیست. سالی ۲۷ میلیارد نفر در کشور ما به سینما می‌روند. به بیان دیگر، روزی ۴۷ میلیون نفر. این به فیلمهای ساخت چین مربوط می‌شود. فیلمهای خارجی فقط در شهرهای بزرگ به‌منمایش درمی‌آیند و تماشاگران کثرتی دارند. ما سالی حدود ۱۲۰ میلیون تپهه می‌کنیم و بلیت سینما بسیار ارزان است. در شهرها حدود ۳۵ (ده ریال). و در روستاها «همولا» یا یک بلیت سه فیلم نشان می‌دهیم. سینماهای سبار هم داریم که رایگان هستند. بسیاری از فیلمهای امروز چین به بررسی مسائل عادی زندگی می‌پردازند و کندی یا درام هستند. سیاست خیلی کم در فیلمها مطرح است. ما فیلمهای پلیسی و امثال آن هم می‌سازیم. سریال تلویزیونی هم تهیه می‌کنیم و برنامه‌های تلویزیونی کشورهای دیگر را هم نشان می‌دهیم. چینی‌ها فیلمهایی مانند دالاس را دوست دارند. زندگی ثروتمندان و آدسهای معروف...

ه فکر نمی‌کنید این نوع برنامه‌های تلویزیونی تبلیغ سرمایه‌داری باشد؟

— در این زمان، نه. ما حالا دید بازاری پیدا کرده‌ایم و مادگی درک چنین چیزهایی را داریم. ما فقط فیلمهایی را که شوق قتل و کشتار هستند، رد می‌کنیم. اما، دالاس اینطور نیست. ما فیلمهای عشقی سالهای سی و چهل را هم دوست داریم. ه تا بحال کدام یک از فیلمهای آمریکایی را در هفته‌های فیلم نشان داده‌اید؟

— در سالهای ۱۹۸۱ و ۱۹۸۲ در پنج رخ چین، هفتهٔ فیلم آمریکا برپا کردیم. در ۱۹۸۱ فیلمهای کلاسیک شین، آواز در باران، و حدس فیلمهای آمریکا را در

## گابریل گارسینا مارکز

### و ایرنه پاپاس سنگدل!

سالها پیش، شبی در یک جشن علوغ در یکی از روستاهای دورانفادهٔ منطقهٔ کارائیب، دختر یازده‌ساله‌ای را دیدم که سرپرست خانواده‌اش گفته که می‌توانست مادر بزرگش باشد — او را به «فخانه» گذاشته بود. دخترک با یک روسپیخانهٔ سیار که از چند مطرب، مقداری وسایل عیثی و نوش، و یک چادر تشکیل شده بود، شهر به شهر می‌گشت و شایع بود که مادر بزرگ، برای جبران خسارت خانهای که بر اثر بی‌احتیاطی نوه‌اش آتش گرفته بود، او را به خودفروشی واداشته بود... آن موقع شانزده سال داشت و می‌دانستم دیر پا زود نویسنده خواهم شد. تمخیل نویسندهٔ گابریل گارسینا مارکز، داستانسرای بزرگ کلمبیایی، سالها با این خاطرهٔ فراموشی‌ناشدنی گلچار رفت و عاقبت پس از اشاره‌ای به آن در زمان صد سال تنهایی، قصهٔ بلند داستان غم‌انگیز و باور نکردنی ساردل همدل و مادر بزرگ کنگلش را با الهام از آنچه دیده بود، نوشت. اما مارکز، از همان ابتدا، با چشمان یک سینماگر به ماجرای عجیب این دختر و مادر بزرگ بیرحم او نگاه می‌کرد. او سالها، با شکهای بسیار، آرزو می‌کرد که کارگردان جیره‌دستی آن را جلوی دوربین ببرد: «به‌منظر نمی‌رسید که این خاطره در قالب داستان بگنجد، بلکه بیشتر یک درام تصویری بود تا ادبیات. نویای این اول آن را به‌صورت فیلمنامه نوشتم.» رویای مارکز، برانجام به واقعت بیست و سال پیش فیلم «زندیرا» به کارگردانی روی گوئرا فیلمساز صاحبنام برزیلی، در چند کشور به‌منمایش درآمد. مارکز که چه در زندگی حرفه‌ای و چه در سبک و سیاق نوشته‌هایش، دلچسگی عمیقی به سینما از خود نشان می‌دهد، اخیراً در مصاحبه‌ای از همکاری‌اش با گوئرا و چگونگی ساخته شدن «زندیرا» سخن گفته است. بازیگر نقش زندیرا را به‌راحتی پیدا کردند (بوزیل براز آرنده‌یرا بود) اما مادر بزرگ، بندخوی مارکز دلش می‌خواست، مشکل گیر می‌آید: «من همیشه مادر بزرگ را به همان شکلی که در داستان توصیف کرده‌ام، به‌یاد می‌آورم: تقریباً هفتاد ساله، بسیار چاق، و با چشمانی روشن و شفاف.» تنها کسی که از نظر مارکز به نقش مادر بزرگ می‌خورد، سیون سینوریه بازیگر قدیمی فرانسوی، بود. «به کارای از



تین



مارکز از همان ابتدا،